

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۱، بخش ۱ اول پادشاهان ۱۲-۱۳، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

نگاهی به اول پادشاهان، فصل ۱۲، آیات ۱ تا ۲۴. در مطالعه قبلی‌مان، در مورد چگونگی دوباره شدن پادشاهی سلیمان به دلیل عدم احترام به نام خداوند و قلب تفرقه‌افکن او صحبت کردیم که منجر به پایان عمرش شد. درسی که در آنجا دیدیم این است که برای شروع‌های خوب، هیچ جایزه‌ای داده نمی‌شود.

جایزه برای کسانی است که به خوبی به پایان برسانند و این تراژدی زندگی سلیمان بود. آن ۱۱ فصل اول بخش اول کتاب را تشکیل می‌دهند. بخش دوم از اینجا در فصل ۱۲ شروع می‌شود و تا فصل ۱۶ ادامه دارد.

این کتاب اساساً ۵۰-۵۵ سال از مرگ سلیمان، که فکر می‌کنیم ۹۳۰ سال است، تا ۸۵۰ سال با آمدن اخاب را پوشش می‌دهد. بنابراین، همانطور که گفتیم، ببخشید، گفتم ۵۰ سال، ۸۷۰ سال با آمدن اخاب و پدرش ام‌ری. بنابراین، ما به مدت ۴۰ سال ۱۱ فصل داشته‌ایم و حالا قرار است ۵ فصل داشته باشیم که حدود ۷۰ سال یا بیشتر طول می‌کشد.

داستان از اینجا با رحبعام، پسر سلیمان، آغاز می‌شود. در فصل ۱۱ به ما گفته شده است که رحبعام توسط خدا به عنوان پادشاه قبایل شمالی مسح شده بود. سلیمان به نحوی از این موضوع مطلع شده بود و مانند شائول و داوود، سعی کرد سر رحبعام را بکشد، اما رحبعام به مصر فرار کرد.

دفعه‌ی پیش گفتم که این می‌تواند تفاوت بین رحبعام و داوود باشد. داوود فقط به فلسطینیان گریخت و حتی در حالی که ظاهراً به فلسطینیان خدمت می‌کرد، به ارتباط خود با مردم یهودا ادامه داد. اما رحبعام به مصر، به کشور بت‌پرستان رفت و من فقط می‌توانم تعجب کنم که آیا در واقع، آن سال‌های سپری شده در مصر به نحوی بر رحبعام تأثیر گذاشته است یا خیر.

اما به ما گفته شده است که رحبعام، پس از شنیدن خبر مرگ سلیمان و تاجگذاری رحبعام به عنوان پادشاه بازگشت. و اینکه مردم در آن زمان، همانطور که در آیه ۳ آمده است، رحبعام را فراخواندند و او و تمام جماعت اسرائیل نزد رحبعام رفتند و درخواستی کردند. شما تعجب می‌کنید که آیا در واقع قبایل شمالی از قبل رحبعام را فراخوانده بودند و از قبل به تفرقه فکر می‌کردند؟

یکی از چیزهایی که در این فصل برای من جالب است، تعامل بین مشیت الهی و انتخاب‌ها و اعمال انسان است. باز هم، همانطور که بارها به شما گفته‌ام، مغز ما به اندازه کافی بزرگ نیست که بتواند حاکمیت خدا را در خود جای دهد. او پادشاه است و قرار است اراده خود و اراده آزاد انسان را به انجام برساند.

. واقعی ندارند.

به نظر من وقتی کتاب مقدس را می‌خوانیم، تأثیر متقابل آنها را می‌بینیم که نمی‌توان یکی یا دیگری را نادیده گرفت. باید آنها را در تنش با یکدیگر نگه داشت و ما این را اینجا می‌بینیم. آیا این یک نتیجه‌ی از پیش تعیین شده بود؟ خب، بله.

اخیا پیشگویی را به رحبعام کرده بود و گفته بود که این یک کار انجام شده است. و با این حال، این یک کار انجام شده است، اما این یک کار انجام شده از طریق انتخاب‌های انسانی و مسئولیت انسانی است. بنابراین

در اینجا، قبایل، یربعام را نامیده‌اند، یربعامی که مسئول کار اجباری بود، نه بردگی که برای کنعانیان بود، بلکه کار اجباری این قبایل شمالی.

و بدیهی است که او رهبر خوبی بوده است و قبایل شمالی به رهبری او پاسخ مثبت داده‌اند. بنابراین، قبایل شرطی برای یربعام گذاشتند. آیه ۴، پدرت یوغ سنگینی بر ما نهاد؛ اکنون کار سخت و یوغ سنگینی را که بر ما نهاد، سبک کن و ما به تو خدمت خواهیم کرد.

یک بار دیگر، باید از خود پرسید که اگر یربعام پاسخ می‌داد، آیا آنها واقعاً به او خدمت می‌کردند؟ باز هم آنچه بارها و بارها در کتاب مقدس می‌بینیم، راه‌های اخلاقانه‌ای است که خداوند از طریق انتخاب‌های انسانی، اهداف خود را به انجام می‌رساند. علیرغم انتخاب‌های انسانی، او آنقدر خلاق است که قادر است کار خود را انجام دهد، نه اینکه ما را دستکاری کند، بلکه از طریق ما عمل کند. بنابراین، ما نمی‌دانیم؛ شاید آنها این کار را می‌کردند، شاید در واقع، پادشاهی در این مرحله تقسیم نمی‌شد، اما در آینده، ما نمی‌دانیم حال، واضح است که اگر یربعام آنچه را که آنها می‌خواستند، همانطور که در بروشور آمده است، پذیرفته بود، نیاز به کمی سخت‌گیری از جانب او داشت.

اگر به یاد داشته باشید، سلیمان پادشاهی را به ۱۲ بخش تقسیم کرده بود و هر یک از این ۱۲ بخش مسئول تأمین ماهانه چندین تن غذا و آذوقه برای دربار بود. اگر قرار است بار را اینجا سنگین‌تر کنیم، یربعام باید کمربند خود را سفت‌تر کند. آیا او حاضر است این کار را انجام دهد؟ بنابراین، بارها و بارها، ما باید انتخاب کنیم و می‌توانیم انتخاب‌هایی داشته باشیم که در واقع به ما فراوانی، فراوانی‌ای که نیازی به آن نداریم، یا شاید لازم باشد کمی سخت‌تر کنیم تا بتوانیم بهتر به خدا و قوم خدا خدمت کنیم.

خب، یربعام، ببخشید، رحبعام کار عاقلانه‌ای می‌کند. او پیش مشاورانش می‌رود و می‌گوید، خب بچه‌ها، نظر شما چیست؟ آیا باید با او مدارا کنم؟ مشاوران پیر می‌گویند بله، ایده خوبی است، اما مشاوران جوان می‌گویند، اوه نه، نه، نه، نه، نه، به آنها می‌گویید که فکر می‌کنید پدرم سخت‌گیر بود، من قرار است خیلی سخت‌گیرتر باشم. فکر می‌کنید او مرد بزرگی بود؟ شما چیزی در مورد اینکه من چقدر بزرگ هستم نمی‌دانید.

حالا من تعجب می‌کنم که چرا این دو گروه از مشاوران باید اینقدر با هم تفاوت اساسی داشته باشند؟ خب، ببخشید، اما من جانبدارانه نظر می‌دهم. من فکر می‌کنم قدیمی‌ها عاقل بودند. فکر می‌کنم آنها به اندازه کافی عمر کرده بودند که بدانند، همانطور که می‌گویند، با عسل زنبورهای بیشتری گیر می‌افتند.

بله، شما می‌توانستید از عهده‌ی انجام این کار برآیید. می‌توانستید به آنها امتیازی بدهید و آنها با شما همراه می‌شدند. شاید، شاید، آنها از قبل تصمیم خود را گرفته بودند و این فقط در ظاهر بود؛ چرا جوانان راه دیگر را انتخاب کردند؟ خب، به یک معنا بهتر است که رهبری خود را از همان ابتدا تثبیت کنید، و اگر این کار را نکنید، آنها با شما فرار خواهند کرد.

خب، یه حکمتی هم توش هست. یه معلم دبستان رو یادمه که می‌گفت باید از روز اول اقتدارت رو ثابت کنی. اگه بذاری روز اول از مجازات فرار کنی، تا آخر سال دیگه نمی‌تونی کاریشون داشته باشی.

بنابراین، نمی‌توانیم به سادگی بگوییم که این کار احمقانه بود. اما از طرف دیگر، خرد سالیان می‌گوید که با مردم با مهربانی رفتار کنید، به آنها کمی فضا بدهید، و آنها با مهربانی پاسخ خواهند داد. خب، هر چه که باشد، رحبعام گفت، به هیچ وجه

فکر می‌کنم شاید از این ایده خوشش آمد. از ایده امتیاز دادن و عقب‌نشینی خوشش نیامد، و این طبیعی است، مگر نه؟ ما هم همینطوریم. ما دوست نداریم کوتاه بیاییم.

ما دوست نداریم طوری به نظر برسیم که انگار ضعیف هستیم. یک مرد یا زن بسیار قوی لازم است تا بتواند خم شود، بتواند چیزی را ببخشد که شاید واقعاً نمی‌خواهد بدهد. اما این لطف خداست

این لطف خداست که به ما اجازه می‌دهد، اول از همه، در درون خود احساس امنیت کنیم تا بدانیم که خدا ما را دوست دارد و با بخشیدن چیزی چیزی از دست نمی‌دهیم. اما همچنین، حس سخاوتمندی، همانطور که خدا نسبت به ما سخاوتمند بوده است، ما نیز می‌توانیم نسبت به دیگران سخاوتمند باشیم. اما رجبام می‌گوید، نه، من نه

همانطور که گفتم، به نظر من، رجبام می‌خواست به عنوان یک مرد قوی ظاهر شود. و فکر می‌کنم ما بی‌خردی او را در کاری که او انجام می‌دهد می‌بینیم، وقتی قبایل شمالی عقب‌نشینی می‌کنند، وقتی قبایل شمالی می‌گویند، باشه، باشه، اگر این نگرش شماسست، ما از اینجا، به چادرهای شما، ای اسرائیل، می‌رویم، که به وضوح یک عبارت رایج برای خروج در آن روزها است. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ در آیه ۱۳، پادشاه با تندی به مردم پاسخ داد و توصیه بزرگان را رد کرد.

او از نصیحت جوانان پیروی کرد. آیه ۱۵، بنابراین پادشاه به مردم گوش نداد، زیرا این تغییر وقایع از جانب خداوند بود، تا کلامی را که خداوند از طریق اخیای شیلونی به رجبام پسر نباط گفته بود، به انجام برساند. او، خب، رجبام واقعاً چاره دیگری نداشت.

باز هم، این همان چیزی است که در ابتدا گفتم. به نظر من کتاب مقدس به شیوه‌ای بسیار بسیار ماهرانه به این مسائل می‌پردازد. آیا رجبام واقعاً حق انتخاب داشت؟ فکر می‌کنم شکی نیست که داشت

، او فقط یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نبود؛ خدا نخ‌هایش را می‌کشید. از سوی دیگر، کاری که او انجام داد تحقق چیزی بود که خدا در حال انجام آن در پادشاهی بود. بنابراین، دوباره، ما این تنش را بین انتخاب‌های انسانی و حاکمیت الهی داریم، و همانطور که گفتم، همیشه باید آنها را در تنش نگه داریم.

وقتی مجبور به انتخاب هستید، خدا در این مورد اراده‌ای دارد و شما باید از او بپرسید، اراده شما چیست؟ در این تصمیم می‌خواهید از طریق من چه کاری انجام دهید؟ از طرف دیگر، اگر نمی‌توانید به طور واضح صحبت کنید، و گاهی اوقات این اتفاق می‌افتد، پس با این اطمینان که خدا از طریق آن عمل خواهد کرد و اهداف خوب خود را به انجام خواهد رساند، انتخاب خود را انجام دهید. ما مجبور نیستیم با تردید زندگی کنیم. تا زمانی که قلب‌های ما بر انجام آنچه پدرمان می‌خواهد متمرکز باشد، می‌توانیم بدانیم که او علی‌رغم انتخاب‌های ما، از طریق انتخاب‌های ما به اهداف خوب خود خواهد رسید.

اما چیزی که در این مورد دوست دارم، این حس همکاری ما با خدای کائنات است. او می‌خواهد از من و شما برای رسیدن به اهداف خوبش استفاده کند. چرا؟ او به ما نیازی ندارد.

آه، اما او به ما نیاز دارد. او به رفاقت ما نیاز دارد. او به پیوستن ما به خودش نیاز دارد.

او آنقدر ما را دوست دارد که می‌گوید، بیایید، بیایید به من کمک کنید. بخشی از این باشید. وای

بنابراین، آیا رجبام واقعاً حق انتخاب داشت؟ مطمئنم که داشت. اما این واقعیت که او انتخابی کرد که به نظر من انتخاب بدی بود، در واقع دقیقاً در راستای همان چیزی بود که خدا قصد داشت از طریق همه اینها به آن دست یابد. بنابراین، مردم می‌گویند، از خانه خودت مراقبت کن.

ما چه سهمی در داوود داریم؟ چه سهمی در پسران یسی؟ ای اسرائیل، به خیمه‌های خود بروید، ای داوود، از خانه‌ی خود مراقبت کنید. وقتی به آن متن نگاه می‌کنم، نمی‌توانم از این حس فرار کنم که قبایل شمالی بسیار آگاهانه می‌گویند که ما در آنچه خدا می‌خواهد از طریق خاندان داوود انجام دهد، نقشی نخواهیم داشت. اشارات مکرر به داوود و اشارات مکرر به خاندان داوود به من می‌گوید که آنها می‌دانند چه می‌کنند.

آنها می‌گویند، بسیار خب، بسیار خب، شاید خدا به داوود وعده‌ی خاندانی در طول قرن‌ها داده باشد. شاید خدا به داوود وعده‌ی یک سلسله‌ی پایدار داده باشد. خب، خوش به حالش، اما ما قرار نیست بخشی از آن باشیم.

آه، دوستان، آه، دوستان، چه موضع خطرناکی گرفتن. نه، من با خدا در کاری که او می‌خواهد در خانواده‌ام در کلیسایم، در خانه‌ام، در کسب و کارم انجام دهد، شریک نخواهم شد. نه، نه، من کاری را که می‌خواهم انجام خواهم داد.

من کاری را که فکر می‌کنم بهترین است انجام می‌دهم. حالا، دوباره، می‌بینید، می‌توانیم بگوییم، خب، یک دقیقه صبر کنید. نه، نه، خدا مقدر کرده بود که آن قبایل از هم جدا شوند و به راه دیگری بروند.

و در واقع، خدا به یربعام گفته بود، اگر از من اطاعت کنی و مانند داوود رفتار کنی، به تو خانه‌ای پایدار، خواهم داد. و دوباره می‌گویم، بله، اما آنها حق انتخاب داشتند. آنها مجبور نبودند کاری را که انجام دادند انجام دهند.

آنها مجبور نبودند انتخاب‌هایی که کردند را انجام دهند، اما خودشان انتخاب کردند و مسئول آنها بودند. آنچه در بقیه کتاب‌های پادشاهان، پادشاهان اول و دوم، می‌بینیم، نتیجه همین انتخاب است.

و همانطور که گفتم، با نگاه به متن اینجا، فکر می‌کنم آنها از کاری که انجام می‌دهند بسیار آگاه هستند. ما قرار نیست بخشی از تحقق وعده خدا به خاندان داوود باشیم. بگذارید خدا خودش این کار را انجام دهد.

ما قرار نیست بخشی از آن باشیم. او، دوستان، این کار را نکنید. این کار را نکنید.

بفهمید خدا چه می‌کند و انتخاب کنید که بخشی از آن باشید. بفهمید که او به کجا هدایت می‌کند و بگویید، بله، ممکن است خوشایند نباشد، شاید دشوار باشد، اما می‌خواهم در طرف خدا باشم و نه در طرف دیگر. یوحنا در کتاب خود، اول یوحنا، می‌گوید ما حق انتخاب داریم.

ما می‌توانیم در پادشاهی خدا باشیم یا می‌توانیم در پادشاهی دیگر. و او این را رک و پوست‌کنده بیان می‌کند بنابراین می‌خواهم بگویم، من می‌خواهم در پادشاهی خدا باشم و می‌خواهم در آنچه خدا می‌خواهد در جهان انجام دهد، شرکت کنم.

مگه نه؟